

## اجماع عقلا

عقلا و فرهیختگان معمولاً از دخالت در سیاست پرهیز می‌کنند اما در این دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری باتوجه به حساسیت اوضاع بسیاری از اساتید و فرهیختگان جامعه از مسعود پزشکیان حمایت کردند و همین نکته یکی از ویژگی‌های برجسته انتخاباتی است که بوی عقلانیت از آن می‌آید.

محمدعلی موحد، استاد برجسته عرفان‌پژوهی و حقوق‌دان به همراه محمد مجتهدشبیستری، فیلسوف و دین‌پژوه در پیام مشترک از هم‌میهنان خواستند به مسعود پزشکیان رأی دهند. در پیام این دو استاد برجسته آمده بود: «ما از مسعود پزشکیان بوی صداقت می‌شنویم و در دور دوم هم به او رأی می‌دهیم. از هم‌میهنان عزیز به‌ویژه جوانان دل آگاه انتظار داریم که به حساسیت موقف در شرایط خطیر موجود توجه کنند و به‌رغم تلخ‌کامی‌ها و آرزوگی‌هایی که دارند، پای از معرکه بیرون نکنشند. همشهریان غیور ما در آذربایجان این شعر شهریار را به یاد بیاورند که گفت: هنوز از ماست ایران را اگر روزی فرج باشد.»

همچنین رضا داوری‌اردکانی، فیلسوف و استاد بازنشسته دانشگاه نیز در بیانیه‌ای درباره انتخابات پیش‌رو نوشت که رأی دادن به پزشکیان رأی دادن به بقای ایران است.

داوری‌اردکانی در بخشی از این بیانیه گفته است: «انتخابات روز جمعه ۱۵ تیرماه را با هیچ انتخاباتی قیاس نباید کرد. این انتخابات می‌تواند چیزی واری رأی دادن به این یا آن نامزد یا به فلان رسم و شیوه سیاسی باشد؛ بلکه انتخاب میان بودن و نبودن ایران است. اکنون رأی می‌دهیم که آیا ایران بماند و بکوشد بعضی دردهای مہلکی را که دچارش شده است درمان کند یا به راه و‌خیم‌تر شدن آن دردها و گرفتاری‌ها و افتادن در ورطه‌های خطرناک جنگ و ویرانی برود. البته به دکتر پزشکیان از این جهت باید رأی داد که او شایستگی‌های بسیار دارد و به آنچه می‌گوید، عمل می‌کند. مردم ایران مسلماً کم‌وبیش به این نکات توجه دارند و کاری نمی‌کنند که خدای ناکرده فردا در تاریخ بنویسند ایرانیان در سال ۱۴۰۳ چنان به دشمنی با خود و کشور خود برخاستند که گویی رسم و راه دوستی را از یاد برده و گم کرده‌اند. ولی چنین اتفاقی نخواهد افتاد زیرا ایرانیان در تنگناها به کشور خود پشت نمی‌کنند.»

عبدالکریم سروش، دیگر فیلسوف و نویسنده هم به شکلی متفاوت از پزشکیان حمایت کرد و نوشت: «یکی از عزیزان محبوب و محبوسان عزیز از من خواست تا نام آن طبیب حبیب را برجسته کنم و لذا آن را که عیان است به بیان هم می‌گویم: جلیلی خلیلتان نیست. پزشکتان پزشکیان است.»

محمدجواد غلام‌رضاکاشی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه یکی دیگر از اساتیدی بود که در حمایت از مسعود پزشکیان پیام داد. او در بخشی از این پیام گفته که در دور اول انتخابات به پزشکیان رأی داده و نمی‌توانم انکار کنم پیروز دور اول انتخابات تحریم‌کنندگان بودند.»

او با تقسیم تحریم‌کنندگان در دور دوم به دو گروه تحریم‌کنندگان بنیادگرا و تحریم‌کنندگان بازیگر گفته است: «تحریم‌کنندگان بنیادگرا کسانی هستند که تحریم را یک استراتژی درازمدت برای تحصیل همه مطالبات خود می‌انگارند. همین که می‌بینند در هر دوره انتخاباتی می‌توانند ابراز وجود کنند، نتیجه گرفته‌اند همین مسیر را باید تا وصول به همه آرزوهای سیاسی خود حفظ کنند. هیچ‌کس نمی‌داند چطور ممکن است تحریم انتخابات منجر به تغییر معیشت، صرفاً جزئی از آن باشد. یا کدست و عادل شود. آن‌ها بنیادگرا هستند به این جهت که به یک اصل و قاعده انکاری برای تحصیل همه‌چیز تکیه کرده‌اند. تفاوت‌شان با بنیادگرایان دینی در آن است که به جای آنکه یک کانون قدسی در بنیاد جهان خود بکارند، یک هسته نفرت و انکار کاشته‌اند. وجه اشتراک عملی‌شان با بنیادگرایان دینی بی‌توجهی به امور اینجایی و اکنونی در عرصه سیاست است.

تحریمی‌های بازیگر اما به این نتیجه می‌رسند که می‌توانی یک دوره تحریم کنی اما اگر در میدان واقعی عمل سیاسی، امکانی برای بازی دیگری هم پیدا شد، نباید از آن غفلت کرد. اگر حقیقتاً گشایش‌های اندک اقتصادی و اجتماعی و زندگی سیاسی و فعالیت مدنی در پرتویاست‌جمهوری پزشکیان بیشتر از رقیب او خواهد بود، چرا نباید مشارکت کرد؟»

## فرهنگ

Culutre

۱۱۴

# اصلاحات موازنه‌محور

## شاید رفاه، مصالحه در درون و رابطه با جهان راهی به دموکراتیزاسیون بگشاید



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

تغییر شرایط سیاسی هر جامعه‌ای می‌تواند از طریق چند راهبرد محقق شود؛ شورش، انقلاب، کودتا، مداخله خارجی، فروپاشی سیاسی و اصلاحات (رفرم). دو روش نخست آشکارا خشونت‌بار و هزینه‌زا هستند و در صورت عزم و توان نظام سیاسی بر کنترل اعتراضات منتج به نتیجه نمی‌شوند. انقلاب به‌خصوص علاوه بر ناراضیاتی عمیق، نیازمند مقدماتی دیگر چون رهبری و نهادهای بسیج‌گر، روحیه انقلابی و ایدئولوژی‌های جایگزین است که فراهم‌آمدن آنها در کنار یکدیگر در یک برهه تاریخی خاص، تا حدی محصول «تصادف» یا «شانس» است. کودتا و مداخله خارجی هم، راهبردهایی غیرمدنی، نامشروع و خلاف اصول دموکراسی، استقلال ملی و حقوق بشر هستند. روش پنجم یعنی فروپاشی سیاسی اما می‌تواند در شرایط ضعف اپوزسییون و جامعه مدنی و طبقه متوسط و قدرت‌باندهای الیگارشیک اقتصادی، به فروپاشی اجتماعی و

بازتولید نظم مافیایی، اقتدارگرایانه و الیگارشیک قدرت یا ایجاد دولت درمانده‌ای منجر شود که حتی از اعمال حاکمیت، برقراری نظم و امنیت یا تمشیت امور روزمره مردم نیز ناتوان باشد.

باتوجه به نتایج غالباً منفی این روش‌های پنج‌گانه، امروزه عموماً از اصلاحات یا رفرم سیاسی برای تغییر مناسبات سیاسی دفاع می‌شود؛ راهبردی مسالمت‌آمیز و کم‌هزینه که می‌کوشد با مهندسی گام‌به‌گام، تحولاتی تدریجی را در جامعه سامان بخشد. در این صورت‌بندی وجود گروهی از نخبگان سیاسی در ساختار حکومت که قائل به اصلاحات باشند، ضروری است. بااین‌همه اصلاح‌گران حکومتی شرط کافی برای تحقق اصلاحات نیستند و رفرم نیازمند مشارکت اجتماعی و تعامل در ارکان حکومت نیز هست. مشارکت اجتماعی در وهله اول با حضور در انتخابات، مشارکت سیاسی و گزینش نیروهای اصلاح‌گر محقق می‌شود و در وهله بعد لازم است که میان دولت اصلاح‌گر، جامعه مدنی و طبقات اجتماعی ارتباط و تعاملی هم‌افزایانه صورت بگیرد.

در کنار این روش‌های شش‌گانه، برخی از راهبرد نوینی به‌نام «مقاومت مدنی» نیز نام می‌برند؛ راهبردی که طی آن مخالفان با تکید بر خشونت‌پرهیزی و با استفاده مسالمت‌آمیز از ابزارهایی چون



## انتخاب پزشکیان راهی برای متوقف کردن دشمنان دموکراسی است

یعنی فقدان ایده عدالت اجتماعی درک شهودی پیدا کرده است. این امر به‌خودی‌خود اهمیت فراوانی دارد و اگر با فهم درستی همراه باشد، می‌تواند میانی اصلاحات سیاسی را ارائه دهد. اما مقصود از عدالت اجتماعی چیست؟ پزشکیان و همراهان او به‌جز اشاره به برخی از مصادیق محدود عدالت ناظر بر حقوق قومیت‌ها، هیچ کوششی برای تبیین نظریه عدالت نکرده‌اند و نگفته‌اند که چه تصویری از عدالت دارند.

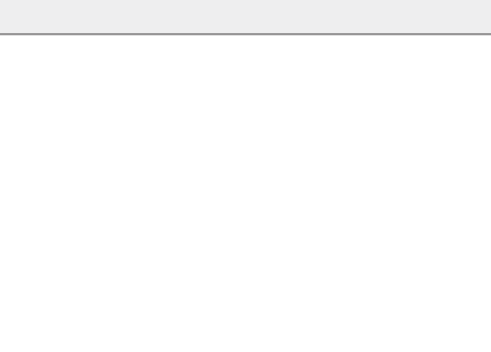
▼ **نظریه «عدالت به‌منابه انصاف»**

عدالت اجتماعی به‌معنای امروزی آن مستلزم آن است که دولت‌ها تضمین کنند همه اعضای جامعه از سطح معقولی از نیازها و امکانات مادی برخوردار باشند. اما مفاهیم و تصورات کلاسیک عدالت ازجمله‌تصور ارسطو، ناظر بر توزیع مالکیت و منابع مادی نبود، بلکه صرفاً ناظر به توزیع مناصب و قدرت سیاسی بر پایه‌شایستگی افراد بود. بنابراین تصویری از عدالت به‌منزله توزیع مالکیت منابع مادی برای کاهش یا امحاء فقر وجود نداشت. در دوران مدرن، دیدگاه‌های فیلسوفانی مانند ژان ژاک روسو و آدام اسمیت که بر تکلیف دولت برای کمک به فقرا و کاهش یا از بین بردن فقر تأکید داشتند و ایمانوئل کانت که با‌باور به ارزش برابر انسان‌ها، تکلیف عدالت را تأمین نیازهای افراد - قطع نظر از شایستگی آنها - می‌دانست به تغییر و تحول تاریخی در مفهوم عدالت انجامید. جان رالز -برجسته‌ترین فیلسوف سیاسی معاصر- نظریه‌ای موسوم به «عدالت به‌مثابه انصاف» ارائه کرده است که فراگیرترین و معقول‌ترین نظریه عدالت اجتماعی در تاریخ فلسفه سیاسی تلقی می‌شود. مطابق با این نظریه، عدالت اجتماعی عبارت است از توزیع منصفانه منابع و مواهب اولیه مانند آزادی‌ها، فرصت‌ها، درآمد، ثروت و عزت نفس که همکاری اجتماعی بین شهروندان را امکان‌پذیر می‌سازد. اصول دوگانه عدالت او عبارتند از نخست، تأمین آزادی‌های اساسی برابر. این آزادی‌ها (به‌تعبیر بنجامین کنستانتین) آزادی‌های قدیم و آزادی‌های جدید را در برمی‌گیرد. آزادی‌های قدیم مانند آزادی تجمع، آزادی احزاب، انجمن‌ها و گروه‌ها، حق مشارکت سیاسی و آزادی مدرن، یعنی آزادی وجدان و تفکر (ازجمله آزادی‌های دینی). رالز می‌گوید که هر تئوری‌ای درباره عدالت باید تقدم را به این حقوق و آزادی‌های اساسی بدهد. «آزادی‌های اساسی» بیانگر یک سلسله شرایط اجتماعی ضروری برای رشد و به‌کارگیری کامل توانمندی عقلانیت و معقولیت افراد در طول زندگی‌شان است. ازاین‌رو نمی‌توان این دسته از آزادی‌ها را به‌پهانه دفاع از ارزش‌های جامعه نقض یا محدود کرد. اصل اول، همچنین شامل فرصت‌های برابر سیاسی است که نفوذ اربابان قدرت و ثروت در قلمرو سیاست را نفی می‌کند. بر وفق این اصل،



تظاهرات، اعتصابات، تحصن، تحریم، دادخواست، پرداخت‌نکردن مالیات و… می‌کوشند نظام حاکم را به چالش بکشند و آن را در نهایی‌ترین شکل مقاومت، ساقط کنند. اجرای این سنخ از مقاومت، البته دشواری‌های خاصی دارد. برای نمونه، فصل مشترک راهبردهای مقاومت مدنی سه اصل فراگیری، وجود یا ایجاد شکاف در قدرت حاکمه و تحمیل هزینه غیرقابل تحمل به حکومت است. فراگیری مقاومت مدنی خود نیازمند آن است که هزینه مبارزه کم و اهداف آن قابل حصول و پذیرفتنی باشند. شکاف در میان نخبگان حاکم نیز گاه ممکن نمی‌شود و تحمیل هزینه غیرقابل تحمل به حکومت در شرایط ضعف جامعه به‌خصوص از نظر اقتصادی، چندان آسان نیست. به هر روی تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که این راهبرد اولاً روشی دشوار و نادر است و ثانیاً درنهایت موفقیت خود را باید در دو قالب شکل بدهد؛ تسلیم حکومت به پذیرش و انجام اصلاحات یا موفقیت مخالفان در سقوط حکومت که هم می‌تواند به فروپاشی سیاسی منجر بشود، هم به انقلابی که البته خشونت‌بار نیست اما با مشکل تاسیس نظم سیاسی جدید مواجه است؛ به‌خصوص وقتی رهبری یا شورای رهبری مخالفان چندان کاربماتیک یا منسجم نباشد. درنهایت مقاومت مدنی به‌شکلی که بیان شد، این قابلیت را دارد که ذیل دو راهبرد اصلاحات و انقلاب قرار بگیرد.

برخی دیگر اما از «جنبش اجتماعی» به‌عنوان یک راهبرد جدی تغییر سخن می‌گویند. واقع امر آن است که جنبش‌های اجتماعی همانطور که از عنوان آن برمی‌آید، در وجه غالب خود، اموری متعلق به کم و کیف تحولات در سطح جامعه هستند و در وهله نخست، نه اموری سیاسی‌اند و نه لزوماً نتایج سیاسی ملموسی به‌بار می‌آورند. برداشت محصول از این جنبش‌ها در سطح سیاسی،



شهروندانی که انگیزه کافی برای فعالیت سیاسی دارند، نباید به هیچ دلیلی از حق مشارکت سیاسی (شامل حق رأی گرفتن و داشتن تشکل سیاسی) محروم گردند.

اصل دوم عبارت است از «فرصت‌های منصفانه برابر» که متضمن محدود کردن دامنه ناپرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است. این اصل می‌گوید، افرادی که انگیزه‌ها و مهارت‌های یکسان دارند فارغ از طبقه اجتماعی‌شان باید دارای شانس و فرصت برابر برای کسب و برخورداری از منصب‌ها، مشاغل و موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی باشند. به‌بیان‌دیگر بر خورداری از مقام و منصب‌های عالی اجتماعی-اقتصادی، نباید وابسته به زمینه‌ها و شرایطی باشد که افراد در آن متولد شده و رشد یافته‌اند. به زبان ساده‌تر، کسب چنین موقعیت‌هایی نباید در انحصار هزار فامیل و آقا‌زاده‌ها یا «ژن‌های برتر» باشد. به‌منظور کاهش ناپرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و مبارزه با فساد اقتصادی، این اصل از اهمیت خاصی برخوردار است.

اما اگر توزیع این منابع به کاهش ناپرابری‌های معضل‌آفرین و بهبود حداکثری زندگی محروم‌ترین اقشار جامعه منجر نشود، همکاری اجتماعی مبتنی بر احترام متقابل امکان‌پذیر نخواهد بود. ازاین‌رو رالز یک متمم بسیار بااهمیت را موسوم به «اصل تفاوت» بر اصل دوم افزوده است. این اصل، متضمن بیشینه‌ساختن (maximizing) چشم‌اندازش‌های اقتصادی محروم‌ترین افراد و گروه‌های اجتماعی است. «اصل تفاوت» ایجاب می‌کند که هر نظام عادلانه اقتصادی، دامنه اختلاف در نوع و سطح زندگی مردم که ناشی از اختلاف در طبقه یا استعدادها و توانمندی‌های طبیعی است را به حداقل برساند. ایده اساسی رالز این است که باید این‌نظریه را که می‌گوید نظام اقتصادی، صحنه رقابت استعدادها و مهارت‌های ذاتی و نژادی است و بدان‌گونه طراحی شده است که تنها به افراد خوش اقبال یا ژن‌های برتر پاداش می‌دهد، رد کنیم. او می‌گوید، نظام اقتصادی باید بخشی از یک نظام منصفانه مبتنی بر همکاری اجتماعی تلقی شود که سطح زندگی قابل‌قبولی را برای تمام شهروندان تأمین کند. ازاین‌رو یک نظام اقتصادی عادلانه باید به‌نحوی تنظیم شود که به بهبود حداکثری کیفیت زندگی کم‌بهره‌ترین یا محروم‌ترین افراد جامعه اولویت داده شود.

باری، نظریه به «عدالت به‌مثابه انصاف» - به‌منزله نظریه‌ای برای نقد اخلاقی قدرت و اصلاح دموکراتیک - مبتنی بر این فرض اساسی است که عدالت نخستین فضیلت نهادهای سیاسی و اجتماعی است همان‌طورکه صدق نخستین فضیلت نظام‌های فلسفی و علمی است. اگر جامعه‌ای واجد هر فضیلت اما فاقد عدالت باشد، جامعه‌ای بسامان